

گردن‌کشی و سربلندی

محمدرضا نیکفر

محمدرضا نیکفر – این نوشته در باب ضرورت داشتن عزتِ نفس است اگر خواهیم از وضع حقارت‌بار کنونی رها شویم. سخن می‌رود درباره سیاست و فرهنگ عزتِ نفس، آن هم به نظر به موضوع رأی‌گیری برای گزینش از میان صالحان منتخب رژیم

شرکت نکردن در رأی‌گیری موضع درستی است. منتقدان می‌گویند نباید به انتخابات پشت کرد. اما همین که این مراسم را با نام درست آن بخوانیم – رأی‌گیری، نه انتخابات – دیگر این بحث از موضوعیت می‌افتد که آیا تحریم انتخابات درست است یا نه. بنابر این سخن منتقدان، نامربوط به موضوع پیش رو است. نکته این است که می‌خواهند برای منتخبان خودشان رأی بگیرند. و ما نباید به این تحقیر تن دهیم.

ممکن است با این پرسش مواجه شویم که: آیا تا زمانی که نظام دموکراتیکی برپا نشده، نباید در انتخابات شرکت کرد؟ آیا در موقعیتی نباید دست از مزه‌طلبی شست و با شرکت در رأی‌گیری در شرایط استبدادی رأی‌کاندیداهای اصلی نظام را شکست و از این راه بازی‌شان را بر هم زد؟

تجربه‌ی بحران دیکتاتوری‌ها در نیم قرن گذشته نشان می‌دهد که در مقاطعی ممکن است استفاده از امکان‌های مجاز لازم باشد. در همه‌ی نمونه‌ها از تجربه‌های گذار، شاهد نوعی از گشایش هستیم که به قدرت حاکم تحمیل شده است، گشایشی که جنبش دموکراتیک با خودآگاهی، عزتِ نفس و به شکلی کنترل‌شده از آن استفاده کرده است. در این نمونه‌ها قدرت حاکم به کنج میدان مبارزه رانده شده، و مردم حرکتی را آغاز کرده‌اند تا از موقعیت

حقارت و صغارت به درآیند. اکنون چنین وضعی موجود نیست. ولایت است که می‌خواهد مردم را بشکند، نه مردم او را.
نباید تن به تحقیر داد

ولایت‌شکنی

تن ندادن به تحقیر: این مهمترین رکن سیاست ولایت‌شکن است. نفس وجود ولایت، تحقیر شهروند به عنوان صغیر است. مصلحتش را کسانی دیگر تشخیص می‌دهند و او باید در مراسمی از جنس بیعت رأی به حقارت خویش بدهد

اطاعت نکردن، اعتراض کردن، اعتصاب کردن، حجاب از سر برداشتن، با قلم و کلام خود پرده‌ی سانسور را دریدن، با صدای بلند گفتن که چه خبر است و داستان از چه قرار است، انواع "فیلتر"ها را شکناندن، مقامات را به سُخره گرفتن ... همه‌ی اینها ولایت‌شکنانه‌اند و علیه تحقیر. اما سرپیچی و اعتراض و تحقیر متقابل به خودی خود برافکننده‌ی زنجیر اسارت نیست. پیش از آزاد شدن باید به حسی از رهایی رسید، متصور شد جهانی بدون قید و بند را و به این یقین برانگیزاننده رسید که حق ما این نیست که می‌کشیم. از این حس است که جنبش اجتماعی برمی‌خیزد

از سرافکندگی به سرفرازی

جنبش اجتماعی منطق خود را دارد. تابع عامل‌های مختلفی است و تنها به بالا رفتن فشار، به هم خوردن تعادل فشار و فشردگی و تحمل‌ناپذیر شدن تحمل بر نمی‌گردد. ممکن است سر به شورش داریم، سرکوب شویم و در یاسی فرو رویم ژرف‌تر از پیش. آن سرکشی‌ای همراه است با گردن‌کشی پایدار که سرفرازانه باشد. آگاهی یافتن به ارج خویش و فراخواندن دیگران به برشناختن آن و به نوبت خود شناختن ارج دیگرانی که در موقعیت ما هستند، حرکت از سرافکندگی به سرفرازی است.
در ایران نیز، در همه‌ی جنبش‌های اجتماعی این آگاهی بر ارج خویش متجلی است، آنجایی که مردمی جمع می‌شوند و می‌گویند روا نیست آنچه بر ما می‌رود

نارضایتی، و حتّاً نارضایتی گسترده و پرنمود، به تنهایی جنبش اجتماعی نیست. در جنبش بودن حالتی است که اقدام جمعی به نسبت گسترده و تداوم‌یابنده‌ای ممکن باشد. نارضایتی و حق‌خواهی اگر حرکت برانگیزد و بداند حق‌گش کیست و حق‌گشی از چه مناسباتی

برمی‌خیزد، به سیاست ستهنده شکل می‌دهد، سیاستی که هویت آن ستیز با نظم موجود در پهنه‌ای از جامعه است.

سیاست ستهنده در حرکت است، حاملانی دارد. در دوره‌ی اخیر لایه‌های رنجبر و محروم جامعه حاملان اصلی آن بوده‌اند، همان‌هایی که در دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان‌ماه ۱۳۹۸ به پا خاستند و تقریباً هفته‌ای نیست که خبری از یک حرکت اعتراضی‌شان نباشد. ستهندگی برای تبدیل شدن به جنبش نیاز به تداوم روایت دارد، به مجموعه‌ای از نمادها و نقش‌ها. نمادها سرایت می‌کنند و نقش‌ها متنوع‌تر می‌گردند. روایت‌های جنبش بیان خودآگاهی است.

گذار از رنج دیدن و اعتراض کردن، گذار از ستهندگی به کنش‌گری جمعی سرایت‌یابنده، نیاز به عزتِ نفس و تحکیم آن دارد. در موقعیت تغییر دادن قرار گرفته‌ایم آنگاه که دریابیم جهانی دیگر ممکن است که در آن انسان‌ها ارج یابند.

عزتِ نفس خودخواهی نیست، آشتی با خود است، با خود تحقیر شده، و رسیدن به این ایقان که حق تو نیست که چنین وضعیتی را تحمل کنی؛ حق هیچ انسان دیگری نیست. عزتِ نفس، فهم موقعیت خود در کنار دیگران است، فهم دیگران است. دانستن قدر خویش و قدرشناسانه به مردمی نگاه کردن که در موقعیت ما قرار دارند، به «ما» شکل می‌دهد، به آن قدرت و خودآگاهی می‌دهد و امکان تن زدن همگانی از ذلت را فراهم می‌سازد.

عزتِ نفس همگانی یکباره پدید نمی‌آید. گام به گام استوار می‌شود؛ نیاز به نمادها و روایت‌های جمعی دارد، نیاز به یادآوری تاریخ مقاومت و ارج‌گذاری به آن دارد.

نکته‌ی مهم این است که عزتِ نفس تنها توصیفی روانشناختی از یک سوژه نیست؛ سیاست است، بایستی در امر سیاسی متجلی شود.

سیاست عزتِ نفس

به موضوع مشخص رأی‌گیری برگردیم. شرکت در آن پذیرش تحقیر مقدر است، آن هم با شدتی بیش از دوره‌های گذشته‌ی رأی‌گیری، و آن هم در حالی که پشت سر مردمی که ما هستیم، خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ قرار دارند، و زنجیره‌ی پیوسته‌ای از اعتراضات زحمتکش‌شان.

با کمینه‌ای از عزّتِ نفس نمی‌خواند این استدلال تکراری که اگر رأی ابراهیم رئیسی قاتل را نشکنیم، فردا او رئیس قوه‌ی مجریه خواهد شد، و بی‌دردسر نقشی را ایفا خواهد کرد که در فصل تازه‌ی تنظیم نظام به او سپرده‌اند. با این نگاه ناگهان رئیس سابق بانک مرکزی جذابیت می‌یابد، کسی که خزانه‌دار نظام بوده و از ابتدای منصب‌یابی‌اش در دستگاه بی‌چون و چرا اطاعت است. هر کدام از اینان را که عزیز داریم، خودمان را تحقیر کرده‌ایم، و کمک کرده‌ایم که این وضعیت حقارت‌بار ادامه یابد.

نه! همه‌ی اینان اسباب تحقیر ما هستند، همه‌ی‌شان عوامل دستگاه هستند. کسی که تفاوت‌ها را برجسته می‌کند نظام جمهوری اسلامی را نشناخته است

همچنان که در ابتدا اشاره شد اگر دستگاه در موقعیتی قرار داشت که زیر فشار بحران درونی و مقاومت بیرونی پذیرفته بود کسانی در میان کاندیداها باشند که از سیاست حاکم فاصله‌ی محسوسی گرفته باشند، می‌شد فکر کرد که بهتر است رأی دهیم به آنکه از نظر نظام ناصالح‌تر است. معیار، فاصله‌ی محسوس روشن است: دفاع از جمهوریت و حق انتخاب مردم. اکنون چنین بحثی مطرح نیست. با حالتی تحقیرآمیز هر کسی را که ناصالح می‌دانستند، حذف کردند و حالا ما را درگیر این بحث حقارت‌بار کرده‌اند که این بهتر است یا آن

هیچ‌رهایی‌ای تصورشدنی است، مگر از راه پیش گرفتن سیاست عزّتِ نفس، سیاست عزیز داشتن مردم در برابر رژیم و ناشایست داشتن ایفای نقش در برنامه‌های استبداد

فرهنگ عزّتِ نفس

عزّتِ نفس منش است، فرهنگ است. در برابر آن «نرمال» بودن تن دادن به تحقیر قرار دارد، ابتذال قرار دارد، عادی دانستن شرّ، مشارکت در شرّ

موضوع این است: نپذیرفتن ذلّت

وقتی می‌گوییم «نه»، باید این «نه» را عزیز بداریم و به بهانه‌ی سیاست‌ورزی از وزن و قدر آن نگاهیم

عزّتِ نفس نمی‌خواند با این کار که ساعت‌ها پای صحبت صالحان نظام بنشینیم یا جمع شویم. و بحث کنیم که چرا باید از این کاندیدای منتخب نظام در برابر آن دیگری پشتیبانی کرد. فرهنگ عزّتِ نفس، یعنی اختصاص آن وقت و نیرو به عزّت نهادن بر مقاومت و بازگو کردن حماسه‌های آن

فرهنگ عزّتِ نفس یعنی بلندنظری و مشکل‌پسندی. این ایستار لزوماً نخبه‌گرا و روشنفکرانه نیست. در خود نگاه مردم به حکومت ولایی از آغاز آن، تجلی والامنشی‌ای را دیده‌ایم که تحقیر از سوی ولایت فقیه را بر نمی‌تابیده است

عزّتِ نفس، یعنی داشتن آرمان، در پی‌زگی نکردن «زندگی نرمال»، چیزی که کاندیداهای منتخب نظام هم وعده‌اش را می‌دهند. می‌دانیم که این وعده‌ها متحقق نخواهد شد؛ دادن آنها امری نرمال است، فریب آنها را خوردن و آرزوی امر «نرمال» داشتن هم نرمال است. و نیز نرمال است شکست خوردن در این شکل از «نرمال» بودن. زندگی به راستی بهنجار، زندگی با عزّتِ نفس است، چیزی که با استبداد نمی‌خواند، استبداد در همه‌ی شکل‌های آن

سایت زمانه